

ابعاد و پیامدهای ژئوپلیتیک پرخطر ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۶/۱۴

سید مسعود موسوی شافعی*

مهدی شاپوری**

چکیده

در این مقاله، از مفهوم «ژئوپلیتیک پرخطر» برای تبیین خطرات امنیتی محیط خارجی جمهوری اسلامی ایران و پیامدهای ناشی از آن استفاده شده است. استدلال مقاله این است که امنیتی شدن فضای پیرامونی ایران بعد از وقوع انقلاب اسلامی، ناشی از تحولات محیط ژئوپلیتیک این کشور است. در راستای استدلال فوق به مواردی از جمله فرارسیدن نقطه اوج تولید نفت، ظهور ژئوپلیتیک شیعه، گسترش تروریسم در خاورمیانه، تداوم مناقشه اعراب و اسرائیل و بحث خاورمیانه هسته‌ای، به مثابه دلایل امنیتی شدن و خطرات ژئوپلیتیکی برای امنیت ملی ایران پرداخته می‌شود. نویسندگان معتقدند موارد ذکر شده در ارتباط تنگاتنگ با هم و در یک نقطه، یعنی محیط پیرامونی ایران به هم گره می‌خورند. پیامدهای این وضعیت نیز از منزوی‌سازی و تحریم تا تهدید و اقدام به حمله نظامی، به منظور تضعیف و مطیع‌سازی سیاست‌های ایران توسط قدرت‌های بزرگ، به خصوص آمریکا در نوسان است.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک پرخطر، هارتلند انرژی، تهدیدات امنیتی، ژئوپلیتیک ایران، امنیتی شدن

Shafaei@modares.ac.ir

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

** کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۴

مقدمه

در حال حاضر، فضای ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران، فضایی امنیتی شده محسوب می‌شود. این وضعیت ناشی از مواردی از جمله فرارسیدن نقطه اوج تولید نفت، ظهور و احیای ژئوپلیتیک شیعه، گسترش تروریسم در منطقه، تداوم مناقشه اعراب و اسرائیل و بحث خاورمیانه هسته‌ای است. در این مقاله، سعی داریم ضمن بررسی جداگانه موارد مذکور، همه آنها را مرتبط با هم و حول مفهوم ژئوپلیتیک پرخطر محیط پیرامونی ایران به هم پیوند بزنیم و به این سؤال اصلی پاسخ دهیم که چنین ژئوپلیتیک پرخطری چه پیامدهای امنیتی برای کشورمان خواهد داشت (بنگرید به شکل ۱). بر این اساس، مقاله به چند قسمت تقسیم می‌شود. در قسمت اول، به تبیین مفهوم ژئوپلیتیک پرخطر در چارچوب رهیافت‌های امنیتی سنتی و نوین می‌پردازیم. در قسمت دوم به مفهوم قله تولید نفت، نگرانی‌های ناشی از نزدیک شدن به این قله، اهمیت بیضی انرژی و نقش و جایگاه ایران، به عنوان نقطه مرکز این بیضی در معادلات فعلی و آینده انرژی جهانی خواهیم پرداخت. سپس، در قسمت‌های بعدی، به ترتیب به بحث ژئوپلیتیک شیعه، گسترش تروریسم در منطقه، دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه و مناقشه اعراب و اسرائیل خواهیم پرداخت. در نهایت، پیامدهای این موقعیت ژئوپلیتیکی برای امنیت ملی ایران، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

الف. پیشینه تحقیق

تحقیقات و دیدگاه‌های مرتبط با موضوع این مقاله را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود. دسته اول دیدگاه‌ها و نظراتی هستند که از لحاظ نظری در دو مکتب اصلی جغرافیای سیاسی یعنی مکتب جبر محیطی^۱ و مکتب امکان‌گرایی^۲ ریشه دارند. کسانی که موقعیت ژئوپلیتیکی خطرناک ایران را با نگاه سنتی داروینیستی یا همان مکتب ژئوپلیتیک آلمان تحلیل می‌کنند، معتقدند عوامل زیستگاهی تعیین‌کننده سرنوشت و آینده ایران هستند. به قول پاپلی یزدی، تنها برخی از اساتید دانشگاهی به طرح این موضوعات در کلاس‌های درس می‌پردازند

1. Environmental Determinism
2. Possibilism

(پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۳). برخلاف این جریان کوچک، نگاه اکثر اساتید برجسته جغرافیای سیاسی در ایران همچون شکویی، میرحیدر، مجتهدزاده، حافظ‌نیا و دیگران به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، از رهگذر مکتب امکان‌گرایی است.

دسته دوم شامل مطالعات و تحقیقاتی می‌شود که در آنها به بررسی مجزای عواملی که ما در این مقاله از آنها به عنوان ریشه‌ها و ابعاد ژئوپلیتیک پرخطر ایران یاد می‌کنیم، پرداخته شده است. موسوی شفائی در مقاله‌ای با عنوان «ابعاد و پیامدهای پایان عصر نفت»، به بررسی مسئله نقطه اوج تولید نفت^۱ و تأثیر آن بر روندهای مختلف جهانی، به طور کلی پرداخته است. وی در این مقاله معتقد است ایران دیگر نمی‌تواند ادعای «مالکیت تنگ‌نظرانه» بر منابع نفتی خود داشته باشد، چرا که نفت به کالای عمومی جهانی تبدیل شده است (موسوی شفائی، ۱۳۸۹: ۲۲۷-۲۰۹). مایکل کلر استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی که تحقیقات زیادی را در حوزه انرژی به انجام رسانده نیز در مقاله‌ای با عنوان «نفت، ژئوپلیتیک و جنگ با ایران» معتقد است تهدید ایران به حمله نظامی توسط آمریکا- در دوره بوش پسر، بیش از آنکه به سلاح‌های کشتار جمعی ربط داشته باشد، به مسئله انرژی مربوط است (Klare, 2005). حاجی‌یوسفی در مقاله‌ای با عنوان «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا»، به پیامدهای بحث هلال شیعه پرداخته و معتقد است ایده شکل‌گیری هلال شیعی می‌تواند سه نتیجه به دنبال داشته باشد؛ تشدید فشارهای آمریکا بر ایران، تبدیل ایران به قدرت برتر منطقه و برآورده شدن آرزوی مهار ایران توسط اعراب؛ البته، با هزینه قدرت‌گیری هر چه بیشتر اسرائیل (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۵۹-۹۲). ولی نصر نیز در نوشته‌های متعدد خود به بحث خیزش شیعه پرداخته و معتقد است این خیزش نه تنها هژمونی آمریکا در خاورمیانه را با چالش مواجه می‌کند، بلکه باعث درگیری درون‌تمدنی بین دو مذهب بزرگ اسلام، یعنی شیعه و سنی می‌شود (Nasr, 2006). همچنین، ساموئل هلفونت در مقاله‌ای، نزدیکی جریان اخوان المسلمین به ایران - به دلایلی از جمله رهبری اسلام سیاسی توسط ایران و مقابله قاطعانه ایران در برابر اسرائیل و آمریکا- را یکی از دلایل شکل‌گیری هلال شیعه می‌داند (Helfont, 2009: 258-260). راجع به بحث وقوع دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه در سایه

برنامه هسته‌ای ایران نیز مطالعات گسترده‌ای، به خصوص از سوی صاحب‌نظران و مجریان امور سیاست خارجی و امنیت ملی و بین‌المللی در آمریکا انجام شده است. برای مثال، محققین مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک، در سندی با عنوان «برنامه‌های هسته‌ای در خاورمیانه در سایه برنامه هسته‌ای ایران»، معتقدند در سایه برنامه هسته‌ای ایران، حداقل سیزده کشور در منطقه خاورمیانه بزرگتر تا کنون اعلام کرده‌اند که درصدد ایجاد یا بازسازی نیروگاه‌های هسته‌ای خود هستند (IISS, 2008). امتیاز این مقاله نسبت به تمامی تحقیقات انجام‌شده مرتبط با آن، این است که ضمن ارائه تصویری نسبتاً جامع، به هم پیوسته و یکپارچه از ریشه‌ها و ابعاد ژئوپلیتیکی ایران، به تحلیل پیامدهای این وضعیت خطرناک نیز می‌پردازد.

شکل ۱.



ب. مفهوم «ژئوپلیتیک پرخطر»

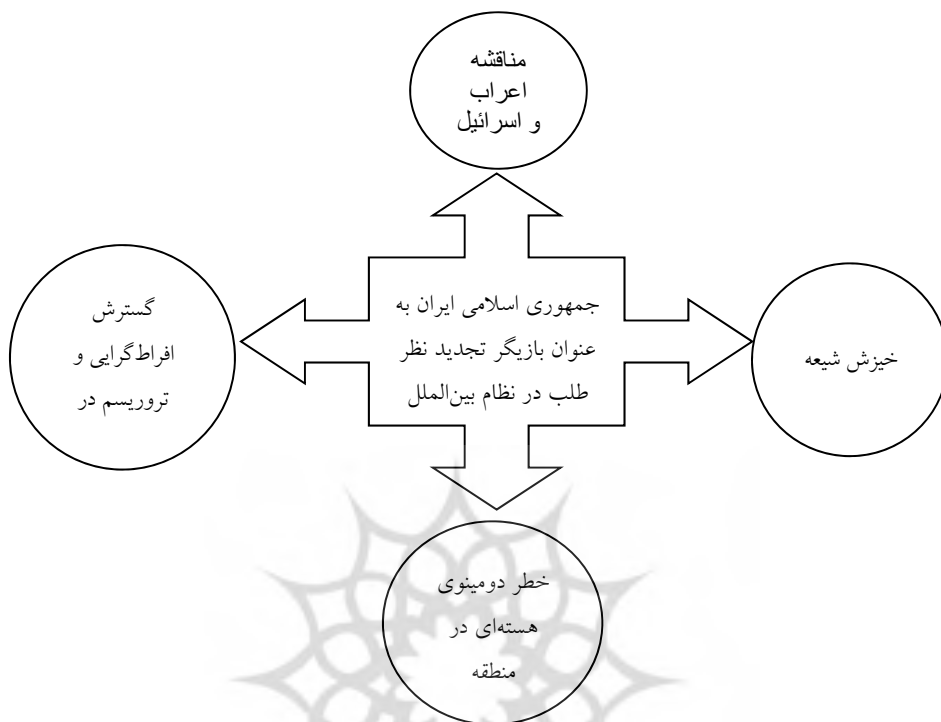
خطر و امنیت، دو پدیده مرتبط و ملازم با هم هستند. یعنی در صورتی که یکی از آنها موجود نباشد، دیگری معنا نمی‌یابد. جوزف نای امنیت را به مثابه «اکسیژن» می‌داند و معتقد است زمانی اهمیتش روشن می‌شود که موجود نباشد. وی بر آن است که وقتی این اتفاق بیفتد (یعنی وقتی که برای نفس کشیدن اکسیژن موجود نباشد)، دیگر هیچ چیزی باقی نمی‌ماند که شما درباره آن بیاندیشید (Nye, 1995: 90). بنابراین، طبق این بیان، امنیت یعنی همه هستی یک موجود. باری بوزان در مقاله‌ای تحت عنوان «صلح، قدرت و امنیت: مفاهیم اساسی مورد ادعا در مطالعه روابط بین‌الملل» معتقد است سلطه سخت و متصلب دو عنصر اول، یعنی جنگ و صلح در روابط بین‌الملل، این رشته را به بن‌بست کشانده است. وی عنصر سوم، یعنی امنیت را رهیافت بینابین (ستیزی از رئالیسم و ایده‌آلیسم) می‌داند که به عنوان جایگزینی برای رفع خستگی فکری ناشی از این سلطه ارتدوکسی پیشنهاد می‌شود. بوزان امنیت را مواجهه‌نبودن با خطر و تهدید از جانب دیگران و پدیده‌ای نسبی می‌داند (Buzan, 1998: 109-125). وی بر عکس نظریات قدیمی راجع به امنیت که فقط به امنیت نظامی توجه می‌کردند، امنیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی را نیز در بحث‌های خود وارد می‌کند و معتقد است این پنج بخش را نمی‌توان مجزا از هم دانست. همچنین، سطوح امنیت را به سه سطح فرد، دولت و سطح سیستم بین‌المللی تقسیم و به هر سه توجه دارد (Stone, 2009). وی داشتن یا نداشتن اختلافات مرزی و روابط دیرینه تاریخی با همسایگان و همچنین، وضعیت عضویت هر کشور در سازمان‌های امنیت منطقه‌ای را عناصر تعیین‌کننده امنیت آن می‌داند (Buzan 1991: 190). در واقع، رویکرد امنیتی بوزان ترکیبی از امنیت سازه‌انگاران و نتوواقع‌گرایانه است (Stone, 2009). به بیان دیگر، وی در حالی که ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند، معتقد است امنیت پدیده‌ای برساخته است.

به عقیده ما، نظر بوزان نسبت به طرفداران سنتی امنیت به واقعیت نزدیک‌تر است، چرا که امنیت پدیده‌ای ذهنی و نسبی است و بستگی به این دارد که ما از چه چیزی احساس خطر می‌کنیم و چه حرکت یا اقدامی را خطر می‌دانیم.

در این تحقیق، نگاه ما به امنیت و خطرات امنیتی جمهوری اسلامی ایران در چارچوب رهیافت ترکیبی (بوزانی) می‌گنجد، چرا که منظور ما از خطرات امنیتی جمهوری اسلامی ایران، برعکس

طرفداران رهیافت سنتی امنیت، تنها تهدیدات فیزیکی نیست و همانگونه که میتزن می‌گوید «دولت‌ها علاوه بر امنیت فیزیکی، به دنبال امنیت هستی‌شناختی یا «امنیت خود»^۱ نیز می‌باشند» (Mitzen, 2006: 341-370). در همین رابطه و به بیان دهقانی فیروزآبادی، تهدید هستی‌شناختی در معادلات امنیتی جمهوری اسلامی ایران نقش بارزی بازی می‌کند، بدین معنا که امنیت در جمهوری اسلامی ایران تنها امنیت فیزیکی نیست، بلکه در خطر نبودن هویت، ارزش‌ها و ایستارها نیز ملامک بسیار مهمی برای ارزیابی امنیت محسوب می‌شوند تا جایی که حتی ممکن است به خاطر امنیت هستی‌شناختی، امنیت فیزیکی در معرض خطر قرار بگیرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۷۶-۴۱). البته، منظور این نیست که در محاسبات امنیتی ایران امنیت فیزیکی اهمیتی ندارد، بلکه همانگونه که روح‌الله رضوانی رویکرد سیاست خارجی ایران به نظام بین‌الملل را پراگماتیستی - معنوی یا رئالیستی - ایدئالیستی می‌داند (Ramazani, 2010: 53-88)، ما هم رویکرد جمهوری اسلامی ایران به معادلات امنیتی محیط بیرونی خود را رهیافتی «فیزیکی - هستی‌شناختی» می‌دانیم.

در حال حاضر، ایران یکی از معدود بازیگران نظام بین‌الملل است که به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی (واقع‌شدن در منطقه با اهمیت و بحران‌خیز)، ژئواکونومیکی (قرارگرفتن در مرکز هارتلند انرژی) و ژئوکالچری (الهام‌بخشی مسلمانان و مرکزیت خیزش شیعه) خود، مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده و به علت ناسازگاری با ساختار نظام بین‌الملل، به موضوع امنیتی در روابط بین‌الملل تبدیل شده است. شکی نیست که یکی از مهمترین اهداف قدرت‌های بزرگ در منطقه، دستیابی به منابع انرژی است. گمانه‌زنی‌ها در مورد فرارسیدن نقطه اوج تولید نفت و پایان عصر این ماده با ارزش، باعث شده است قدرت‌های بزرگ صنعتی در مورد بزرگترین انبار ذخایر انرژی جهان، یعنی خلیج فارس حساس شوند و با هر گونه خطری در این منطقه با چنگ و دندان مقابله کنند. مهمترین خطراتی که در حال حاضر این انبار ذخایر انرژی را تهدید می‌کنند، عبارتند از خیزش شیعه، گسترش تروریسم در منطقه، مناقشه اعراب و اسرائیل و بحث خاورمیانه هسته‌ای که همه این خطرات، به نوعی به جمهوری اسلامی ایران ربط داده می‌شود. (شکل ۲)



شکل (۲)

۱. قله نفت و هارتلند انرژی

قله نفت نقطه‌ای است که در آن، نفت جهانی به حداکثر ظرفیت تولید خود می‌رسد (Tsoskounoglou, 2008). نقطه‌ای که به تعبیری «از آن به بعد، تولید جهانی نفت، به رغم تمامی اکتشافات و تلاش‌های فناورانه برای افزایش تولید و استفاده از منابع غیرمتعارف نفتی، رو به افول خواهد گذاشت» (موسوی شفتائی، ۱۳۸۹: ۲۱۳). به عبارت دیگر، نقطه‌ای است که بعد از آن تولیدات میداین نفتی سیر نزولی پیدا می‌کند، تقاضا برای نفت بالا می‌رود و تحت تأثیر این عامل، قیمت‌ها نیز افزایش پیدا می‌کنند (Tsoskounoglou, 2008). این جمله از وزیر نفت عربستان- شیخ یمانی- که گفته بود «عصر سنگ به دلیل کمبود سنگ به پایان نرسید، عصر زغال سنگ نیز به دلیل کمبود زغال سنگ به پایان نرسید، اما برعکس این دو، عصر نفت احتمالاً با کمبود نفت پایان می‌یابد»، به نحو نسبتاً بارزی مفهوم قله نفت را تبیین می‌کند. (Friedrichs, 2010).

موضوع قلّه تولید نفت، نخستین بار توسط زمین‌شناسی به نام هوبرت مطرح شد. وی استدلال می‌کرد که تولید نفت در میدان‌های نفتی به صورت افزایشی و به شکل منحنی خمیده یا زنگوله^۱ ابتدا به اوج می‌رسد، سپس سیر نزولی در کاهش تولید شروع می‌شود (Chapman, 2008 و موسوی شفائی، ۱۳۸۹: ۲۱۲). هوبرت با مشاهده میزان تولید و مصرف نفت در آمریکا، تخمین زد که در دهه ۱۹۷۰ تولید نفت آمریکا به اوج می‌رسد. این پیش‌بینی زمانی که تولید نفت آمریکا در اوج بود، به وقوع پیوست (Bridge, 2010). از همین زمان بود که آمریکایی‌ها به اهمیت فزاینده نفت منطقه خلیج فارس بیش از پیش حساس شدند. کارتر در ژانویه سال ۱۹۸۰، هنگامی که در برابر کنگره سخن می‌گفت، اعلام کرد هر گونه تلاشی به وسیله هر قدرت بیرونی که بخواهد کنترل خلیج فارس را به دست گیرد، به منزله حمله به منافع حیاتی آمریکا تلقی شده و آمریکا با هر ابزاری، از جمله ابزار نظامی به اینگونه اقدامات پاسخ خواهد داد (Sajadi, 2009). اهمیت روزافزون نفت خلیج فارس برای آمریکا در چارچوب «سیر تحول و تکامل استراتژی امنیت ملی آمریکا» نیز قابل تبیین است. روند تکاملی این رابطه با روی کار آمدن نومحافظه‌کاران آمریکا به اوج می‌رسد (موسوی شفائی، ۱۳۸۵: ۳۳۱-۳۱۳). آمریکایی‌ها در اجرای دکترین کارتر تا به حال قاطعانه عمل کرده‌اند. چامسکی دلیل عمده حمله آمریکا به عراق را ایجاد پایگاه نظامی در قلب منابع مهم انرژی جهانی می‌داند (Chomsky, 2004). جرویس نیز هرچند معتقد است انگیزه اصلی حمله آمریکا به عراق (و افغانستان)، نه تسلط بلندمدت بر جریان نفت، بلکه «تمرین قدرت برای افزایش قدرت» بوده، ولی معتقد است این تسلط ابزاری برای افزایش نفوذ آمریکا در منطقه فراهم می‌آورد (Jervis, 2003).

در مورد زمان وقوع نقطه اوج تولید نفت، نظرات متفاوتی وجود دارد. از جمله، عده‌ای مانند ماتیو سیمونز^۲ معتقدند اوج تولید نفت خام جهانی چند سال پیش، یعنی در سال ۲۰۰۵ اتفاق افتاد و عده‌ای مثل کروسو^۳، رئیس اداره اطلاعات انرژی آمریکا، اوج تولید را بسته به ارزیابی‌ها در مورد میزان ذخایر باقی‌مانده و نرخ رشد مصرف، بین سال‌های ۲۰۳۱ و ۲۰۶۸

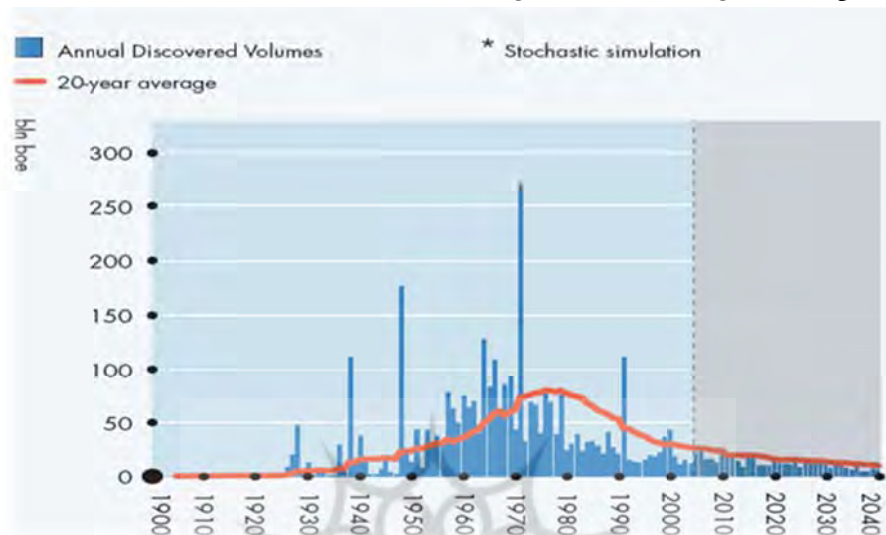
1. Bell-shaped
2. Matthew Simmons
3. Guy Caruso

می‌دانند (86. Chapman, 2008) اما بیشتر نظرات بر این است که احتمالاً این پدیده قبل از ۲۰۱۵ اتفاق می‌افتد (Almeida and Silva, 2009).

آمار و ارقام نشان از آن دارد که مرکزیت تولید نفت جهان، کاملاً از شمال به جنوب تغییر کرده است. نشانه این تغییر در پیش‌بینی استخراج جهانی در دپارتمان انرژی آمریکا آشکار است. بر این اساس، در سال ۱۹۹۰ تولیدکنندگان شمالی ۳۹ درصد کل تولید را در اختیار داشتند که این سهم در سال ۲۰۳۰ به ۲۴ درصد خواهد رسید. در حالی که سهم آفریقا، دریای خزر و خلیج فارس در این زمینه، از ۴۴ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۵۷ درصد در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید (Klare, 2009: 44). با این وضع، بدبینی سیاست‌گذاران به کافی بودن منابع نفتی در آینده و عرضه آزاد این منابع در حال افزایش است. مایکل کلر مهمترین نگرانی در حوزه نفت را ناتوانی صنعت انرژی برای تنظیم مداوم خروجی‌های نفت جهان در جهت تأمین سطوح رو به افزایش مصرف در آینده می‌داند. وی به سند چشم انداز بین‌المللی انرژی وزارت انرژی آمریکا در سال ۲۰۰۷ استناد می‌کند. بر اساس این سند، مصرف جهانی نفت در سال ۲۰۰۴، هشتاد و دو و نیم میلیون بشکه در روز بوده که در سال ۲۰۳۰ به ۱۱۷ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. «کلر» ادعا می‌کند که با این وجود، حتی اگر تا آن زمان ظرفیت تولید نفت به ۱۱۷ میلیون بشکه در روز برسد، باز هم بعید است این میزان تولید بتواند جوابگوی نیاز مصرف‌کنندگان باشد (Klare, 2009: 40). دیک چنی در سال ۱۹۹۹ هنگامی که ریاست شرکت بزرگ نفتی هالیبرتون را بر عهده داشت، در یک سخنرانی در مؤسسه نفت در لندن، بحث قله نفت را گوشزد کرد و گفت: «اگرچه کشف ذخایر نفتی و تولید نفت توسط شرکت‌های نفتی افزایش پیدا کرده، اما این کافی نیست، چرا که تقاضا برای آن روز به روز افزایش پیدا می‌کند و تولید کندتر و آرام‌تر از تقاضا خواهد بود» (Alektett, 2004).

عامل مهم دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، کاهش مداوم روند اکتشافات نفتی از دهه ۱۹۷۰ است. مطابق پیش‌بینی‌ها نقطه اوج یا پیک اکتشافات در اوایل دهه ۱۹۷۰ رخ داده و از آن پس، دچار سیر نزولی شده است (شکل ۳). به طور کلی، در مورد وقوع قله نفت، اختلاف نظری وجود ندارد. آنچه محل مناقشه است، زمان و حوادث بعد از این واقعه است.

شکل (۳) ارزیابی میزان اکتشافات نفتی در گذشته و آینده (Royal Dutch Shell, 2005)



مهمتر از همه موارد بالا، این است که «باقی مانده نفت جهان در کجا قرار دارد؟»، آمار و ارقام نشان می‌دهد مرکزیت تولید نفت جهان از شمال به جنوب تغییر کرده است.

۲. خلیج فارس؛ هارتلند انرژی

در مورد نفت منطقه خاورمیانه و به خصوص خلیج فارس، باید گفت رسیدن به قله نفت چیزی از ارزش ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این منطقه کم نخواهد کرد (Champman, 2008: 86). طبق ارزیابی بریتیش پترولیوم که در سال ۲۰۰۹ انجام شده، منطقه خاورمیانه ۷۵۴.۲ میلیارد بشکه ذخایر نفتی اثبات شده دارد که حدود ۷۵۰ میلیارد بشکه از آن متعلق به کشورهای حوزه خلیج فارس است (BP statistical review, 2009). با این وضع، خلیج فارس دارای موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی بی نظیری است که بدون شک در آینده، اهمیت آن نیز به دلیل کاهش تولید نفت جهانی و ارزان و کم هزینه بودن تهیه و بهره‌برداری از نفت این منطقه، افزایش خواهد یافت. در مورد میزان ذخایر گازی جهان نیز طبق برآورد بریتیش پترولیوم، منطقه خلیج فارس بیش از ۷۵ میلیارد متر مکعب ذخایر گاز طبیعی دارد که چیزی معادل ۴۰ درصد از ذخایر جهانی گاز را شامل

می‌شود. از این مقدار، ۱۵۸ درصد از آن سهم ایران و ۱۳.۵ درصد سهم قطر است که به ترتیب به عنوان دومین و سومین دارندگان بزرگ ذخایر گاز جهانی هستند (BP statistical review, 2009). در زمان ریاست جمهوری بوش پسر، گروه سیاست ملی انرژی در سال ۲۰۰۱، سندی تحت عنوان «سیاست ملی انرژی» را طراحی کردند. در این سند، بر اهمیت سوخت‌های فسیلی برای آمریکا در قرن ۲۱ تأکید شده است. همچنین، در مورد اهمیت نفت خلیج فارس آمده است که در سال ۲۰۲۰، تولیدکنندگان نفت خلیج فارس بین ۵۴ تا ۶۷ درصد عرضه نفت جهانی را در اختیار خواهند داشت. بنابراین، روند اقتصاد جهانی به طور قاطعانه‌ای وابسته به عرضه نفت سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، به ویژه کشورهای خلیج فارس خواهد شد. در نهایت، نتیجه‌گیری شده که منطقه خلیج فارس برای منافع آمریکا، حیاتی باقی خواهد ماند (National Energy Policy, 2001).

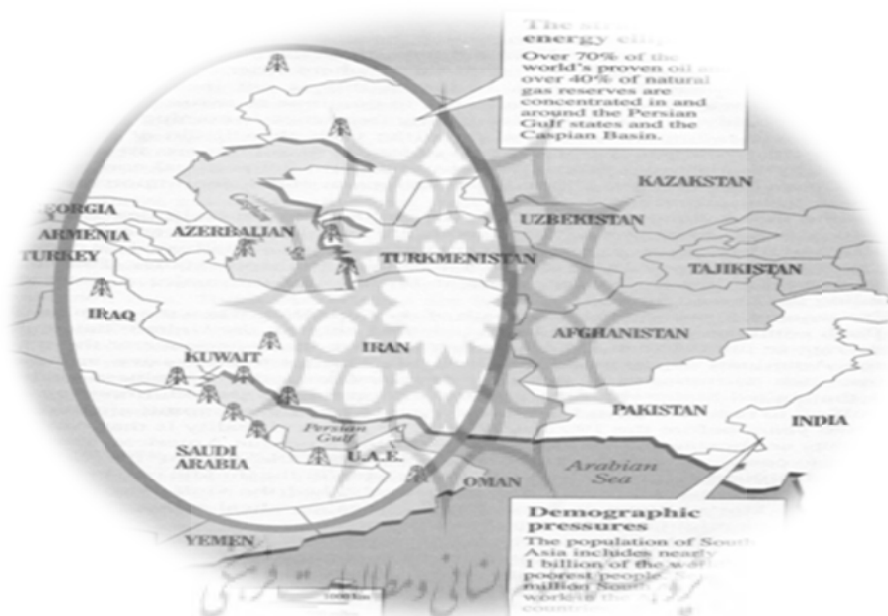
در حال حاضر، از یک سو، آمریکا بزرگترین مصرف‌کننده نفت جهان است (EIA, 2010) و گفته می‌شود میزان تولید داخلی این کشور تا سال ۲۰۲۰ به ۱.۵ میلیون بشکه کاهش خواهد یافت (Sajadi, 2009). از سوی دیگر، از جمله شروط پذیرش هژمونی این کشور در جهان، تولید «کالای همگانی» برای استفاده جهانیان است. گرامشی در بحث هژمونی معتقد است سرکرده یا هژمون از طریق پاسخ‌گویی به منافع متحدینش، توجه به انگیزه‌های آنها، پاسخ‌گویی به خواست‌های مطلوب آنها و کمک به شکل‌دادن این خواسته‌ها، رهبری خود را اعمال می‌کند (اوجلی و مورفی، ۱۳۷۳). طرفداران نظریه ثبات هژمونیک نیز یکی از کارویژه‌های هژمون را «کنترل بر مواد خام» و در نتیجه، تضمین امکان «دسترسی به نفت با قیمت ثابت» می‌دانند (Keohane, 1984: 138). در واقع، هژمون با ایجاد رژیم‌های نفتی، هرچند به ضرر کشورهای صادرکننده نفت باشد، قیمت را برای اکثریت که مصرف‌کننده هستند، متعادل نگه می‌دارد و این اقدام را به نام عدالت توجیه می‌کند (عسگرخانی، ۹۷-۹۰). بنابراین، می‌توان گفت هژمونی آمریکا در ارتباط تنگاتنگ و مستقیم با نفت خلیج فارس است.

جفری کمپ و رابرت هارکاو، ضمن تأیید وابستگی فعلی و آینده قدرت‌های بزرگ به انرژی موجود در خاورمیانه بزرگتر، عبارت بیضی انرژی^۱ را برای توصیف موقعیت این منطقه به کار

1. Energy Ellipse

می‌برند (Harkavy, 2001). بیضی انرژی شامل کشورهای منطقه خلیج فارس و کشورهای حوزه دریای خزر می‌شود و در قلب آن ایران قرار دارد. (شکل ۴) بنابراین، ما «مرکز هارتلند انرژی» را برای توصیف موقعیت ژئوپلتیکی و ژئواستراتژیکی ایران به کار می‌بریم و معتقدیم این بیضی انرژی در قرن بیست و یکم، جانشین بسیار مناسبی برای هارتلند مکیندر در قرن ۲۰ می‌باشد. موقعیت ایران در این بیضی به گونه‌ای است که می‌تواند بر کلیه تحولات در هارتلند یا بیضی انرژی اثر گذارد.

شکل (۴) مدل بیضی انرژی جغرافیایی کمپ و روبرت هارکاو (۱۹۹۷)



در نهایت اینکه، اهمیت واقعی خلیج فارس در این کلمات و عبارات هنکس و کورتل^۱ قابل بیان است. آنها می‌گویند «اگر بگوییم کسی که آب‌های این منطقه را کنترل می‌کند، می‌تواند برای چندین کشور، از جمله کشورهای صنعتی جهان تعیین سرنوشت کند، اغراق نکرده‌ایم» (Sajadi, 2009).

1. Hanks and Cortell

سؤال مهمی که اینجا مطرح می‌شود، این است: «حال که مرکزیت تولید نفت از شمال به جنوب تغییر پیدا کرده، آیا کشورهای صنعتی به آسانی و در شرایط امن می‌توانند به این منبع دسترسی داشته باشند؟» از نظر ما، با توجه به واقعیات موجود، جواب منفی است؛ اما چه عوامل و خطراتی وجود دارد که مانع این دسترسی آسان می‌شود؟ همانگونه که در شکل ۲ آمده است، ظهور و احیای ژئوپلیتیک شیعه، گسترش تروریسم در منطقه خاورمیانه، بحث خاورمیانه هسته‌ای و تداوم مناقشه اعراب و اسرائیل، چهار عامل اصلی در این راستا هستند. غربی‌ها به خصوص آمریکایی‌ها، همه موارد و مشکلات مذکور را به جمهوری اسلامی ایران ربط داده و پرخطر شدن ژئوپلیتیک ایران از همین رهگذر پدید آمده است. در ادامه، ضمن تحلیل این موارد، ارتباط آنها با ایران را آنگونه که غربی‌ها و در رأس آنها آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند، بررسی و پیامدهای این ژئوپلیتیک پرخطر را تبیین می‌نماییم.

۳. ژئوپلیتیک شیعه

با فروپاشی کمونیسم، غرب برای حفظ همبستگی درونی خود و تداوم تسلط بر جهان نیاز داشت «خود» را در مقابل «دیگری» بنشاناند. احتشامی معتقد است غربی‌ها بعد از جنگ سرد، بنیادگرایی اسلامی را که برای آنها با اسلام سیاسی یکی بود، جایگزین کمونیسم کردند تا از این طریق، خلاً دشمن کمونیستی را پر کنند (احتشامی، ۱۳۸۱). بعد از پایان جنگ سرد، فرانسیس فوکویاما تز «پایان تاریخ» را مطرح و عنوان کرد لیبرال دمکراسی برای همیشه پیروز شده است. هانتینگتون با برگرفتن رویکرد فرهنگی - تمدنی در مقابل این ادعا، بحث را به «جنگ تمدن‌ها» کشاند و گفت که عصر اختلافات ایدئولوژیک به سر رسیده و از این به بعد، شاهد برخورد تمدن‌ها خواهیم بود. «ولسی نصر» نیز با بهره‌گیری از مدل هانتینگتون در سطحی خردتر، بحث برخورد درون‌تمدنی (بین شیعه و سنی) را مطرح نموده و معتقد است حضور آمریکا در عراق به ایجاد بلوک‌بندی جدید بین اسلام قدیم (اهل تسنن) و اسلام جدید و نوظهور (اهل تشیع) انجامیده است (Nasr, 2006).

در واقع، بحث «هلال شیعه»^۱ نیز بر همین اساس مطرح شد. بعد از اشغال عراق به وسیله آمریکا، نظمی که قبلاً بر منطقه حاکم بود، فرو ریخت و نوعی سردرگمی ایجاد شد. در حین این سردرگمی،

۱. اصطلاح (Shiite banana) را اولین بار باراک اوباما رئیس‌جمهور و هیلاری کلینتون، وزیر خارجه آمریکا به کار بردند. بنگرید به آدرس زیر: sandbox.blog-city.com

واژه هلال شیعی را نخستین بار، ملک عبدالله پادشاه اردن در سال ۱۳۸۳ برای به تصویرکشیدن نوار گسترده‌ای که به نظر وی در نتیجه حمله آمریکا به عراق به منظور دموکراسی‌سازی در این کشور، شکل گرفته است، به کار برد. وی معتقد بود سرانجام اقدام آمریکا در عراق از طریق کنترل ایران بر شیعیان عراق و اتحاد با سوریه و کنترل حزب‌الله و حماس، باعث شکل‌گیری هلال شیعی می‌شود که به تحقق بلندپروازی‌های ایران در منطقه می‌انجامد (Helfont, 2009).

اسپوزیتو و پیسکاتوری در مقاله‌ای تحت عنوان «اسلام و دموکراسی» معتقدند غرب از طریق تقسیم جسورانه مسلمانان به «مسلمان خوب» - کسانی که اهداف مورد تأیید غرب را دنبال می‌کنند- و «مسلمان بد»، خود را در معرض اتهام به دخالت (در امور مسلمانان) قرار داده است (Esposito and Piscatori, 1991). این حربه دقیقاً مصداق بارز سیاست مهار جدید مبتنی بر مهار مسلمانان با مسلمانان است. در دسته‌بندی مذکور، شیعیان ایران قبل از انقلاب در جایگاه مسلمان خوب و اعراب سنی که به دلیل اختلاف با اسرائیل با غرب مشکل داشتند، در رده مسلمان بد قرار داده می‌شدند. این دسته‌بندی بعد از انقلاب معکوس شد. به این معنی که شیعیان ایران بعد از انقلاب به عنوان سرکش، یاغی و در کل مسلمان بد و اعراب به دلیل چرخش به سمت غرب و سازش با اسرائیل، مسلمان خوب دانسته شدند. می‌توان گفت مهار ایران قسمت اعظمی از مشکلات غرب در منطقه را حل خواهد کرد. دلیل این استدلال این است که تنها دو نیرو می‌تواند با حضور غرب در منطقه و موجودیت اسرائیل مقابله کند؛ یکی ناسیونالیسم عرب و دیگری، اسلام سیاسی. در حال حاضر، نیروی اول تقریباً در اغما به سر می‌برد؛ چرا که بعد از امضای قرارداد کمپ دیوید (۱۹۷۸) این نیروی ناسیونالیستی تضعیف و با حمله عراق به کویت (۱۹۹۰)، عملاً ناکارآمد شده است. هینبوش و احتشامی معتقدند پس از شکست ۱۹۷۳ اعراب در مقابل اسرائیل، اعراب در وضعیت معمای زندانی گرفتار شدند. پان‌عریسم را رها و نظام دولتی را اختیار کردند (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۳: ۹۹)، اما طولی نکشید که این ایدئولوژی فرادولتی با ایدئولوژی فرادولتی دیگری جایگزین شد. ایدئولوژی جایگزین، اسلام سیاسی یا انقلابی بود که تحت تأثیر انقلاب ایران شکل گرفت و مشروعیت رژیم‌های موجود در منطقه را به چالش کشید (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۳: ۱۰۱). اسلام سیاسی تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران، هژمونی آمریکا، موجودیت اسرائیل و بقای رژیم‌های محافظه‌کار عربی را به مبارزه طلبید و به معضل امنیتی برای غرب، به ویژه آمریکا، رژیم‌های عربی و اسرائیل تبدیل شد.

مؤسسه رند طی پروژه‌ای در سال ۲۰۰۴، تحت عنوان «جهان اسلام بعد از ۱۱ سپتامبر»، به چالش‌های پیش روی آمریکا در خاورمیانه می‌پردازد. نویسندگان این پروژه تهدیدات و چالش‌های منافع آمریکا در خاورمیانه را در سه مورد می‌بینند؛ یک، حملات فیزیکی مستقیم علیه شهروندان و تأسیسات آمریکا. دو، بی‌ثبات‌سازی دوستان آمریکا و سوم، رشد ایدئولوژی‌های ضد آمریکایی، ضد غربی و ضد دمکراتیک (Rabasa and Others, 2004: 44-45). موارد دوم و سوم را می‌توان با بحث هلال شیعی مرتبط‌تر دانست. منظور این است که سران رژیم‌های عربی اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی را عامل بالقوه برای تهدید بقای حکومت‌های فاسد خود می‌بینند. به علاوه، شیعه‌بودن قسمتی از جمعیت این کشورها این تهدید را برای آنها نمایان‌تر می‌کند. در مورد عامل سوم، باید گفت ظهور اسلام سیاسی تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران، ارزش‌ها و نمادهای جهانی هژمون را به چالش کشید و چون عدّه زیادی از مردم و کشورهای فقیر جهان سوم این چالش‌ها را مطابق با میل خود می‌یابند، مشروعیت هژمونی آمریکا را زیر سؤال می‌برند؛ چرا که به قول کاکس؛ هژمون، علاوه بر قدرت مادی، به قدرت نمادین و نهادین نیز نیاز دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۶) و زمانی که قدرت نمادینش به مبارزه طلبیده شود، مقبولیت و پذیرش جهانی آن نیز کم می‌شود. از این لحاظ نیز غرب سعی می‌کند با به راه انداختن جنگ‌های روانی، نه تنها اعراب، بلکه جهانیان را با خطراتی مثل خطر «هلال شیعی» یا «ژئوپلیتیک شیعی» تحریک کند تا از این طریق، مانع اُفت اعتبار نمادهای خود شود.

به اعتقاد ولی نصر، رهبران سنی منطقه، ایران را نه تنها به چشم رقیب، بلکه به عنوان دشمن نگاه می‌کنند. به خاطر اینکه در اذهان آنها شیعیانی که در کشورهای عربی زندگی می‌کنند، به برادران شیعه خود (در ایران) وفادارترند (Helfont, 2009). در مقابل این ایده، افرادی از جمله ماکسیمیلیان ترهال^۱ رئیس پیشین امور خاورمیانه در دپارتمان دفاع آلمان، معتقد است در مورد خیزش شیعه^۲ عراق شده است. همچنین، گراهام فولر این اغراق را نتیجه تلاش‌های رهبران اقتدارگرای عربی برای حفظ خودشان در رأس قدرت می‌داند. فولر می‌گوید «شکاف واقعی... بین رهبران اقتدارگرایان سنی و شهروندانشان است» (Helfont, 2009).

1. Maximilian Terhalle
2. Shiite Ascendance

جمهوری اسلامی ایران همواره اعلام کرده است که اسلام‌یسم بر ایران‌یسم و شیعیسم اولویت دارد، اما اعراب هنوز هم بر این باورند که ایران می‌خواهد رهبر منطقه شود و حرکات ایران در منطقه را ناشی از تحرک ناسیونالیسم ایرانی برای برتری در منطقه تصور می‌کنند. آنها بحث «ژئوپلیتیک شیعه» یا «هلال شیعی» را نیز در همین راستا مطرح کردند. ولی نصر می‌گوید ظهور قدرت شیعیان در عراق، دیگر شیعیان منطقه را به سمت «سهم‌خواهی از قدرت» می‌کشاند و این ممکن است به درگیری سنی - شیعه بیانجامد (Nasr, 2006). جدای از ریشه بحث هلال شیعی و اینکه این موضوع تا چه حد واقعی است یا توسط غرب و اعراب در خصوص آن اغراق شده است، به هر حال یکی از زمینه‌هایی است که به پرخطر کردن ژئوپلیتیک ایران انجامیده است.

۴. بنیادگرایی و گسترش تروریسم در خاورمیانه

پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، این پرسش بار دیگر مطرح شد که چه دولت‌هایی تروریست هستند و چه معیارهایی برای شناسایی آنها وجود دارد؟ در جواب این سؤال، ادوارد میکولس در مقاله‌ای تحت عنوان «چه چیزی باعث حمایت دولت‌ها از تروریسم می‌شود؟»، یک دسته‌بندی از دولت‌های حامی تروریسم و دلایل حمایت آنها از این پدیده ارائه می‌کند:

* دولت‌های مرعوب^۱: لزوماً و صریحاً با تروریست‌ها همکاری نمی‌کنند، ولی دست به اقداماتی می‌زنند که به نفع تروریست‌ها تمام می‌شود.

* حکومت‌های ایدئولوژیک^۲: برعکس نوع اول یعنی دولت‌های مرعوب، انگیزه‌های روشن‌تر و حمایت‌های آشکارتری از تروریست‌ها دارند.

* حامیان عمومی^۳: کشورهایی که اقدام تروریستی در راستای سیاست خارجی‌شان است.

* حامی ویژه^۴: در این نوع حمایت، کشور حامی تروریست‌ها را وارد جنگ نیابتی می‌کند، یعنی در شرایطی که کشوری توانایی غلبه بر حریف در جنگ هسته‌ای یا کنوانسیونل را نداشته باشد، از گروه‌های تروریستی برای ضربه‌زدن به حریف سود می‌جوید.

1. Intimidated Governments
2. Ideological Supportive Government
3. Generally Facilitative Government
4. Specific Support- Incident

* عملیات مشترک^۱: این گروه از کشورها، در جهت رسیدن به هدفشان از همان روش تروریست‌ها استفاده می‌کند (Mickolus, 1998).

با توجه به این دسته‌بندی، آیا غرب می‌تواند ایران را حامی تروریسم یا تروریست بنامد جواب این سؤال بسیار آسان است. اگر گروه‌هایی مثل حماس و حزب‌الله را گروه‌های تروریستی بدانیم، حمایت‌های ایران از آنها دلیلی بر حامی تروریسم بودن این کشور است. کما اینکه آمریکایی‌ها با تروریسم خواندن این دو گروه، بارها ایران را حامی تروریسم خوانده‌اند. این در حالی است که کمک به این دو گروه در راستای قواعد و حقوق بین‌الملل مبتنی بر حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی است. از سوی دیگر، اگر به بحث امنیت هستی‌شناختی برگردیم، در می‌یابیم که یکی از عوامل اصلی هویت‌ساز جمهوری اسلامی ایران، همانگونه که در قانون اساسی نیز آمده، حمایت از مظلومین و سازمان‌های آزادی‌بخش برای رسیدن به آمل و آرزوهایشان که اصلی‌ترین آن استقلال است، می‌باشد (فیروزآبادی، ۱۳۸۳: ۷۶-۷۱). بنابراین، حمایت از گروه‌هایی مثل حماس و حزب‌الله در حیطه امنیت هستی‌شناختی جمهوری اسلامی ایران می‌گنجد. به عبارت دیگر، وقتی کشوری عمق استراتژیک سیاست خارجی خودش را فلان گروه، مسأله یا کشور قرار می‌دهد، معنایش این است که آن مسأله برایش حیاتی و در نتیجه، جزئی از رهیافت امنیتی‌اش است.

با برگرفتن نظریه روان‌شناختی «پرخاشگری ناشی از محرومیت» لیبرال‌ها، معتقدیم ظهور، رشد و گسترش این پدیده، ناشی از «محرومیت» و «تحقیر»ی بوده که غربی‌ها بر جوامع این منطقه تحمیل کردند. در نظریه «پرخاشگری ناشی از محرومیت» علل خشونت در ذات انسان نیست، بلکه علت بسیاری از خشونت‌ها و پرخاشگری‌ها در انواع محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی است. طرفداران این نظریه معتقدند «انسان‌ها اگر تحت فشار قرار بگیرند، از خود واکنش نشان می‌دهند» (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۳۰). نوسازی و تحمیل ارزش‌های غربی نیز تأثیر بسیار زیادی در این تحقیر داشته است. هانتینگتون در کتاب «سامان سیاسی در جوامع در حال دگرگونی»، رابطه بین فقر و خشونت در جهان سوم را رد و به جای آن بر عنصر نوسازی و گذار در ایجاد خشونت‌ها تأکید می‌کند. وی معتقد است اگر جوامع جهان سوم در همان وضع ابتدایی بمانند، احتمال خشونت در آنها کم است (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۶۶).

غرب با اقداماتی مثل استعمار کشورهای منطقه، کمک به محور ناسیونالیسم فراملی عربی، سرکوب ملی‌گرایانی مثل مصدق و مانند آن، باعث ایجاد «تحقیر هویتی» و در نتیجه، ظهور و گسترش بنیادگرایی و تروریسم در منطقه شد.

از طرف دیگر، بر خلاف رویه ابتدایی شکل‌گیری دولت‌های مدرن که در آنها ناسیونالیسم در خدمت دولت-ملت‌سازی قرار گرفت، دولت‌های عربی تافته‌های جدا بافته از ملت‌های خود بوده و هستند. منظور این است که این دولت‌ها، به اصطلاح دولت‌های مصنوعی‌اند، یعنی از آن نوعی که اول دولت شکل می‌گیرد سپس ملت. عسگرخانی دولت‌های این‌چنینی را ضعیف و ناکارآمد می‌داند و معتقد است در نهایت، ملت از چنین دولتی جدا می‌شود و به دنبال آرزوها و آمال برآورده‌نشده خود می‌رود (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۳۳). به تعبیر دیگر، در این کشورها به قول رئالیست‌ها، دولت در مقابل جامعه ضعیف است. ضعیف بودن دولت در مقابل جامعه بدین معناست که چندین بلوک قدرت در جامعه وجود دارند که به دولت شکل می‌دهند (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۴۱-۴۰) - بلوک‌های قدرت در این جوامع شامل همان قبایل، طوایف و گروه‌هایی می‌شوند که دارای عصبیت شدید قبیله‌ای و نه ملی هستند و معمولاً گرایش‌های گریز از مرکز در مقابل دولت‌ها از خود نشان می‌دهند. هیچ کدام از این کشورها فرآیند عادی دولت-ملت‌سازی را طی نکرده‌اند. بنابراین، یکی از عوامل ظهور و گسترش تروریسم و بنیادگرایی، ساخت مصنوعی دولت-ملت‌های عربی خاورمیانه است.

غربی‌ها بنیادگرایی و تروریسم را با انقلاب ایران پیوند می‌دهند، اما زمینه اصلی را می‌بایست پرخاش‌گری ناشی از تحقیرهای پی‌درپی دانست که از سوی غرب یا با حمایت غرب بر این جوامع تحمیل شده است. پاسخ آمریکایی‌ها به معضل بنیادگرایی و تروریسم، جنگ علیه ترور و مقابله به مثل بوده که به پرخاش‌شدن ژئوپلیتیک ایران انجامیده است.

۵. ایران هسته‌ای؛ دومینوی هسته‌ای

در بحث انرژی هسته‌ای به مثابه یکی از دلایل امنیتی‌شدن جمهوری اسلامی ایران، اعتقاد غربی‌ها و به ویژه آمریکایی‌ها این است که اگر ایران به فعالیت‌های هسته‌ای خود تا ساختن بمب اتمی ادامه دهد، ناگزیر با دومینوی هسته‌ای، نه تنها در خاورمیانه، بلکه در شرق آسیا و

آمریکای لاتین مواجه خواهیم شد. طرح دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه حکایت از ترس آمریکایی‌ها از مواجه شدن با نظام وتویی هسته‌ای در منطقه و در نتیجه، از دست دادن کنترل یکی از مهمترین گلوگاه‌های انرژی جهان دارد.

آمیتهای ایزونی استاد دانشگاه جرج واشنگتن، در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا بازدارندگی در برابر ایران مسلح به سلاح هسته‌ای کارساز است؟»، چهار سناریو برای برخورد با ایران مطرح می‌کند: تعامل، تحریم، حمله نظامی و بازدارندگی (Etzioni, 2010). وی در این مقاله بر به اصطلاح «قهرمانان بازدارندگی» که معتقدند می‌توان در برابر ایران مسلح به سلاح هسته‌ای بازدارندگی ایجاد کرد، سخت می‌تازد. ایزونی در تحلیل گزینه‌های یادشده معتقد است تعامل نتیجه بخش نبوده، تحریم‌ها نیز ثمره‌ای نداشته و کارساز نبوده‌اند و حمله نظامی نیز گفته می‌شود تنها می‌تواند برای دوره کوتاه سه‌ساله برنامه هسته‌ای ایران را به عقب بیندازد. وی عقیده دارد تنها گزینه بازدارندگی می‌ماند که آن هم می‌تواند خطرناک باشد (Etzioni, 2010). دیوک و تکیه نیز در مقاله «چالش ایران هسته‌ای»، چهار گزینه برای برخورد آمریکا با ایران مطرح می‌کنند: مهار، عقب‌راندن^۱، رهاکردن^۲ و تعامل^۳. آنها بهترین گزینه را مهار همراه با چانه‌زنی مستقیم^۴ می‌دانند (Dueck and Takeyh, 2007).

فرید زکریا در مقاله‌ای تحت عنوان «در گسیل داشتن جت‌ها عجله نکنید»، بر خلاف ایزونی معتقد به کارایی بازدارندگی و سد نفوذ در برابر ایران است. زکریا می‌گوید ما در حال زندگی کردن با کره شمالی دارای سلاح هسته‌ای هستیم. همچنین، با شوروی و چین کمونیست و دارای سلاح هسته‌ای زندگی کرده‌ایم. اینکه گفته می‌شود رهبران ایران ممکن است از سلاح هسته‌ای استفاده کنند، اشتباه است. وی می‌گوید این رهبران معمولاً راه‌هایی را اتخاذ می‌کنند که به حفظ حیات و قدرتشان منجر شود. بنابراین این نوع از خویشتنداری آنان باعث کارایی سیاست بازدارندگی می‌شود (Zakaria, 2009). کنت والتز در مناظره‌ای با اسکات سیگن در رابطه با عواقب ایران هسته‌ای، به دو نکته خیلی مهم و متأثر از دیدگاه نئورئالیستی‌اش اشاره می‌کند. یک، اگر بر روی نقشه جغرافیا نگاه کنیم به ایران حق می‌دهیم که چرا باید به دنبال

1. Rollback
2. Non-entanglement
3. Engagement
4. Direct Bargaining

سلاح هسته‌ای باشد. وی به ناامنی و بی‌ثباتی همسایگان شرقی ایران و خاطره جنگ ۱۹۸۰ با عراق در غرب اشاره می‌کند و می‌گوید درست است صدام از بین رفته، ولی خطر آمریکا جایگزین آن شده است. وی می‌گوید اگر من حاکم ایران بودم، اینگونه فکر نمی‌کردم که منطقه محل زندگی‌ام امن است. دو، وقتی بوش ایران را جزو محور اهریمنی می‌خواند، نباید انتظار داشت ایرانی‌ها دست روی دست بگذارند و بگویند «ما سلاح هسته‌ای نمی‌خواهیم». در نهایت، والتز به قول خودش با به روز کردن نظریه بازدارندگی می‌گوید این تئوری صد درصد کارساز است و ما توانایی بازدارندگی قدرت‌های کوچک هسته‌ای را داریم، همانگونه که دو قدرت بزرگ هسته‌ای مثل چین و شوروی را مهار کردیم (Sagan, Waltz and Betts, 2007).

اتزیونی در جواب والتز می‌گوید «در تاریخ هیچ قانون آهنین و هیچ تضمینی وجود ندارد که آنچه قبلاً اتفاق نیفتاده، فردا هم اتفاق نیفتد». وی در برابر این استدلال والتز که معتقد است بازدارندگی صددرصد کار می‌کند، می‌گوید: «راه منطقی برای روشن کردن این نکته (اشتباه والتز) این است که انسان عاقل ممکن است در صورتی که امکان موفقیتش ۹۹ به ۱۰۰ باشد، بر سر ۱، ۱۰ و حتی ۱۰۰ دلار شرط‌بندی کند، اما بر سر ۱۰۰۰ دلار نه» (Etzioni, 2010). سیگن نیز در جواب والتز می‌گوید؛ من قبول دارم که به لحاظ نظری بازدارندگی کارساز است، اما واقعیت این است که سلاح‌های هسته‌ای لزوماً به وسیله دولت‌ها و دولتمردان کنترل نمی‌شوند. وی می‌گوید ما باید جعبه سیاه تصمیم‌گیری را بگشاییم و ببینیم چه کسانی واقعاً سلاح‌های هسته‌ای را کنترل می‌کنند (Sagan, Waltz and Betts, 2007). نگاه به درون جعبه سیاه، یادآور نقدی است که جرویس یکی از پدران بازدارندگی به نظریه خودش وارد کرد. وی می‌گوید نظریه بازدارندگی از این امر غفلت کرده که تجزیه و تحلیل مردم سایر فرهنگ‌ها ممکن است در مورد بازدارندگی کاملاً متفاوت باشد (دوثرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۱۸).

در واقع، ادعای کسانی که بازدارندگی را در مورد ایران هسته‌ای رد می‌کنند، این است که خاورمیانه موردی متفاوت است و در منطقه‌ای با این همه ناامنی و درگیری، احتمال اینکه دست‌یابی ایران به سلاح هسته‌ای به مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای بیانجامد، بسیار بالاست (Aboodi, 2008). اتزیونی عقیده دارد در برابر کشوری که مردمش برای حفظ اعتقاداتشان حاضرند جان بدهند، بازدارندگی کاساز نیست. وی به دو نتیجه وجود ایران هسته‌ای اشاره

می‌کند؛ ۱. اگر ما به ایران اجازه دهیم به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، عربستان، مصر و حتی بعضی‌ها معتقدند لبنان و چند کشور خارج از این منطقه، مثل برزیل، آرژانتین، کره جنوبی و ژاپن درصدد دستیابی به این سلاح‌ها بروند؛ ۲. تغییر قواعد بازی در خاورمیانه: جهان غرب و یک مذاکره یالتایی دیگر این بار در خاورمیانه و با تهران (Etzioni, 2010). این همان چیزی است که اسکات سیگن آن را «باج سیل» (Blackmail) می‌نامد.

در ردّ مورد اول، زکریا می‌گوید اگر قرار بود کشورهای مثل مصر و در کل اعراب به دنبال سلاح هسته‌ای بروند (یعنی اگر قرار بود دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه اتفاق بیفتد)، باید سال‌ها قبل یعنی در زمان جنگ‌های اعراب و اسرائیل این اتفاق می‌افتاد (Zakaria, 2009). والتز مورد دوم را رد نمی‌کند، اما هدف اصلی سلاح هسته‌ای را بازدارندگی می‌داند و این مورد را فرع بر قاعده اصلی (بازدارندگی) قلمداد می‌کند (Sagan, Waltz and Betts, 2007). در مورد جلوگیری از وقوع دومینوی هسته‌ای در خاورمیانه، میرشایمر و والت در کتاب «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» معتقدند بازدارندگی در رابطه با ایران هسته‌ای کارساز است. آنها اظهار می‌کنند که لابی اسرائیل در مورد خطر ایران هسته‌ای بزرگنمایی کرده و می‌کند (Mearsheimer and Walt, 2006). میرشایمر در مقاله‌ای در نوامبر ۲۰۰۸ در هفته‌نامه نیوزویک، استراتژی موازنه دور از ساحل یا از راه دور (Offshore Balancing) را مطرح می‌کند و معتقد است آمریکا باید از منطقه خاورمیانه بیرون رود و اجازه دهد ترتیبات منطقه‌ای بر اساس توازن قوا شکل بگیرد و تنها در مواقع اضطراری، مثلاً وقتی توازن به هم می‌خورد، مداخله کند (چیزی شبیه دکترین دوستونی نیکسون). وی یکی از پیامدهای این کار را کاهش ترس ایران و در نتیجه، امکان رهاکردن برنامه هسته‌ای می‌داند (Mearsheimer, 2008). نوام چامسکی در مقاله «خطر ایران»، بهترین راه برای برون‌رفت از مسائل و مشکلات خاورمیانه را پیگیری طرح «خاورمیانه عاری از سلاح هسته‌ای» عنوان می‌کند (Chomsky, 2010). اسرائیلی‌ها نیز بر این نکته پافشاری می‌کنند که باید انحصار هسته‌ای (Nuclear Monopoly) خود را در منطقه حفظ کنند. حمله به تأسیسات عراق در سال ۱۹۸۱ و تأسیسات هسته‌ای سوریه در سال ۲۰۰۷، دلیلی بر این مدعاست (Aboodi, 2008). با توجه به این سابقه، جفری گلدبرگ در مقاله‌ای با عنوان «نقطه بدون بازگشت» معتقد است در صورت حمله به ایران، گستره و پیچیدگی این مورد بی‌سابقه خواهد بود (Goldberg, 2010).

فارغ از اینکه در آینده کدام یک از این دیدگاهها سرنوشت رویارویی هسته‌ای غرب و ایران را تعیین خواهند کرد، غلبه این گفتمان امنیتی هسته‌ای پیرامون ایران، ژئوپلیتیک کشورمان را بیش از پیش پرخطر ساخته است.

۶. تداوم معضله‌ای به نام اسرائیل

پس از شکست اعراب از اسرائیل در جنگ‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، کشورهای عربی در وضعیت شکار گوزن یا معمای زندانی گرفتار شدند. انور سادات عمل‌گرا راه خود را جدا کرد و شکار خرگوش به صورت انفرادی را بر شکار گوزن با همکاری دوستان خود ترجیح داد. پنج سال بعد از آخرین شکست اعراب، پیمان کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل و با میانجی‌گری کارتر امضا شد. صحرای سینا با این توافق به مصر بازگردانده شد. در سال ۱۹۹۳ نیز توافقاتی در اسلو بین ساف و اسرائیل در جهت پایان‌بخشیدن به درگیری‌ها حاصل شد. حزب‌الله و حماس، این توافق را رد کردند و ایران نیز از آنها پشتیبانی کرد (Aboodi, 2008). بعد از انقلاب، ایران نه تنها کمپ دیوید را رد کرد، بلکه بر نابودی اسرائیل تأکید نمود. غربی‌ها بارها ایران را متهم به مداخله و در نتیجه، عامل شکست «طرح صلح اعراب و اسرائیل» کرده‌اند. با توجه به تعریف‌شدن عمق استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در فلسطین، اگر ایران با طرح صلح اعراب و اسرائیل موافقت کند، حداقل باید از یکی از دلایل وجودی خودش چشم‌پوشد.

خواست ایران این است که در سرزمین‌های اشغالی همه‌پرسی برگزار و اجازه داده شود مردم فلسطین آزادانه سرنوشت خود را تعیین سرنوشت کنند. خواست غربی‌ها و در رأس آن آمریکا، این است که با حفظ شرایط موجود بین دو طرف مصالحه صورت گیرد. در این بین، دولت‌های عربی با وضعیت پارادوکسیکال روبرو هستند. همانگونه که در بحث‌های بالا گفتیم، رژیم‌های عربی نماینده واقعی ملت‌های خود نیستند و در این کشورها، دولت‌ها از ملت‌ها فاصله دارند (دولت‌ها مصنوعی‌اند) و برای بقای خود به آمریکا وابسته‌اند. این رژیم‌ها، از یک سو به آمریکا وابسته‌اند و از سوی دیگر، پایگاه داخلی ندارند، یعنی از یک طرف باید به درخواست آمریکا به حل مناقشه تن دهند و از طرف دیگر، وضعیت داخلی‌شان و همان

ناسیونالیسم عربی، اجازه کنار آمدن با اسرائیل را نمی‌دهد. در هر صورت، موضع مخالف ایران در قبال فرایند صلح اعراب و اسرائیل در این حوزه نیز ایران را در نوک پیکان حمله آمریکا و اسرائیل قرار داده و بر مخاطرات ژئوپلیتیکی ایران افزوده است.

ج. پیامدهای ژئوپلیتیک پرخطر برای امنیت ملی ایران

بررسی جداگانه پیامدهای هر کدام از ریشه‌ها و ابعاد ژئوپلیتیک پرخطر ایران، مستلزم چندین کار تحقیقی مجزاست که تلاش می‌شود در فرصت‌ها و مقالات دیگری به آنها پرداخته شود. در عین حال، در شرایط حاضر، غربی‌ها به منظور فشار بر ایران و تطبیق سیاست‌های این کشور با قواعد مورد نظر خود، بر مسئله هسته‌ای تمرکز کرده‌اند و موارد دیگر را در پشت این موضوع پنهان نموده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد کوتاه‌ترین راه برای تحلیل پیامدهای ابعاد ژئوپلیتیک پرخطر ایران در این مقاله، واکاوی گزینه‌های آنها در برخورد با این مسئله باشد.

۱. بازدارندگی و سد نفوذ

در حال حاضر، سیاست سد نفوذ در مقابل جمهوری اسلامی ایران به دو شکل در حال پیاده‌سازی است. یکی با گسترش حضور مستقیم آمریکا در منطقه و استقرار سیستم‌های سپر موشکی در خاک کشورهای پیرامون ایران و دیگری، تقویت همسایگان ایران از طریق تشویق آنها به مجهز کردن خود به انواع سلاح‌ها. برای مثال، در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، به ترتیب عربستان سعودی با صرف هزینه‌هایی معادل ۳۸.۲ و ۴۱.۳ میلیارد دلار در زمینه خرید تسلیحاتی، نهمین کشور در میان ده کشور برتر در این زمینه محسوب می‌شود. این میزان خرید، معادل ۲.۶ و ۲.۷ درصد از کل سهم هزینه‌های تسلیحاتی جهانی در این دو سال بوده است. تنها در سال ۲۰۱۰، عربستان قرارداد خرید ۶۰ میلیارد دلار ادوات و خدمات نظامی با آمریکا منعقد کرده است (SIPRI, 2009 & 2010).

توماس دونلی موافق سیاست سد نفوذ در برابر ایران است. مطابق پیشنهاد وی، آمریکا برای منزوی کردن هرچه بیشتر ایران باید از یک سو در روابط این کشور با قدرت‌های بزرگی مثل چین شکاف ایجاد کند و از سوی دیگر، بر روند دمکراسی‌سازی در خاورمیانه بزرگتر پافشاری

کند. وی معتقد است انزوای واقعی ایران زمانی است که در دریای بزرگی از حکومت‌های لیبرال و محاسبه‌گر در منطقه غرق شود (Donnelly, 2005: 159-17). کگان به کارایی بازدارندگی در برابر ایران شک دارد و معتقد است بازدارندگی لزوماً باعث ثبات نمی‌شود. وی با اشاره به عقلانیت و ارتباط، به عنوان دو عنصر مهم بازدارندگی می‌گوید ممکن است رهبران ایران عقلانی عمل کنند، ولی باید توجه داشت درکی که آنها از واقعیت و جهان دارند، متفاوت از برداشت آمریکایی‌هاست. وی استدلال کسانی که معتقدند ایران با دستیابی به سلاح هسته‌ای احساس امنیت بیشتری می‌کند و خویشتن‌دارتر می‌شود را رد و تلاش ایران را در جهت تبدیل و شناخته‌شدن به عنوان قدرت هژمون منطقه‌ای ارزیابی می‌کند. نتیجه‌گیری این نویسنده این است که در پیش گرفتن استراتژی بازدارندگی برای مهار ایران (بعد از دستیابی این کشور به سلاح‌های هسته‌ای) نوعی خوش‌خیالی است (Kagan, 2010).

به هر حال، فارق از اظهارات کسانی مثل کگان نومحافظه‌کار- که خواهان حمله به ایران هستند-، واقعیتی که نباید از نظر پنهان بماند این است که سیاست سد نفوذ، قدرت بازدارندگی ایران را فلج می‌کند. ژنرال ژوزف هوار^۱ معتقد است با توجه به [ویژگی‌های] جغرافیایی، قدرت نظامی، پتانسیل اقتصادی، [میزان] جمعیت و آرمان‌های هژمونیک، ایران بزرگترین تهدید درازمدت برای صلح و ثبات منطقه [خاورمیانه] به شمار می‌رود (Eisenstadt, 1994). در چنین شرایطی که ایران تقریباً قدرت بالقوه منطقه‌ای است، بازدارندگی در برابر آن باعث افت اعتبار قدرت و در نتیجه، توانایی مانور و بازدارندگی این کشور خواهد شد.

۲. توازن تهدید

مطابق تئوری توازن تهدید استفان والت، دولت‌ها به منظور توازن علیه تهدید به اتحادها شکل می‌دهند (Walt, 2002: 133). عناصر تهدید در این نظریه شامل افزایش قدرت کشور، مجاورت جغرافیایی، توانایی‌های تهاجمی و نیات تهاجمی است (Walt, 2002: 134-138). اساس این نظریه این است که دولت‌ها زمانی که احساس تهدید و خطر کنند، به سمت اتحاد و ایجاد توازن می‌روند. تبلیغات غربی‌ها علیه ایران، از همان اوایل انقلاب باعث رواج نوعی

1. Joseph P. Hoar

ترس و برداشت تهدید در میان کشورهای منطقه نسبت به ایران شده است. سوق داده شدن کشورهای منطقه خلیج فارس به سمت ایجاد اتحاد (شورای همکاری خلیج فارس) علیه ایران در زمان جنگ تحمیلی و همچنین، یکپارچگی نسبی فعلی کشورهای منطقه در مقابل ایران که به سمت اتحاد با قدرت‌های بزرگ بیرون از منطقه نیز کشیده شده است، نشان می‌دهد پروژه ایران‌هراسی غربی‌ها جواب داده است. این توازن تهدید برای امنیت ملی ایران خطرناک است.

۳. احتمال درگیر ساختن ایران در جنگ مستقیم یا نیابتی

مارک گرچت معتقد است دیپلماسی دیدگاه‌های ایران و غرب بسیار دور از هم است و دیپلماسی تنها به ایران فرصت و زمان بیشتری می‌دهد. از نظر گرچت، غربی‌ها باید منطق نظام دوقطبی سابق را که در آن آمریکا برای مهار قدرت شوروی اغلب جنگ سرد را گرم می‌کرد، به کار گیرند و پیشنهاد می‌کند «ناوهای خود را به خلیج فارس برگردانند» (Gerecht, 2008). ریچارد وایتمن، مدیر توسعه استراتژیک مجمع کنست (پارلمان رژیم صهیونیستی) در روابط بین‌الملل نیز معتقد است سیاست بازدارندگی هزینه‌بر است. وی می‌گوید باید بدون محاسبه میزان موفقیت‌مان اقدام کنیم (Wittman, 2011). اشلومو بروم، در مقاله «آیا دکترین بگین هنوز هم گزینه‌ای مناسب برای اسرائیل است؟» به بررسی احتمال حمله پیش‌گیرانه یا پیش‌دستانه اسرائیل (به تنهایی یا با همکاری آمریکا) به تأسیسات اتمی ایران می‌پردازد. وی معتقد است استفاده از این گزینه در مورد ایران با احتمال موفقیت پایین، ریسک بالا و هزینه‌های هنگفت همراه خواهد بود. پیشنهاد بروم این است که آمریکا در مذاکره با متحدین خود، مخصوصاً اتحادیه اروپا باید دائماً خطر حمله پیش‌دستانه اسرائیل را گوشزد کند. این باعث می‌شود آنها به ایجاد موضع قوی‌تر در برابر برنامه هسته‌ای ایران متقاعد شوند (Brom, 2005: 133-158). کنت تیمرمان نیز معتقد است ایران هسته‌ای به دلیل ارزش‌های نظام حاکم بر آن، مسئولیت‌پذیر نخواهد بود، بلکه به سمت سیاست تهاجمی خواهد رفت. به نظر وی، آنچه اهمیت دارد، نیات رهبران ایران است نه توانایی نظامی آنها. او معتقد است در صورت هسته‌ای شدن ایران، تنها دو گزینه در برابر آمریکا باقی می‌ماند، یکی تسلیم و دیگری جنگ که هر دو مورد، پیامدهای نامناسبی خواهند داشت (Timmerman, 2005: 113-129).

۴. تحریم

زاکرمن با توجه به گسترش قدرت و نفوذ ایران در منطقه، فاقد اعتبار بودن گزینه نظامی در رابطه با ایران، به دلیل اوضاع فعلی آمریکا در افغانستان و عراق و نبود اجماع در مورد تحریم‌ها و نحوه اعمال آنها، سه پیشنهاد مطرح می‌کند. یک، آمریکا در کشورهای همسایه ایران ایستگاه‌های سیستم دفاع موشکی ایجاد کند. دو، برای همسایگان ایران چتر امنیتی ایجاد و به آنها اطمینان بدهد در امانند. سه، تحریم‌هایی شدیدتر از آنچه بعد از بحران موشکی (۱۹۶۲) برای کوبا در نظر گرفته شد، بر ایران تحمیل شود (Zuckerman, 2010). مایکل سینگ رهیافت مبتنی بر تحریم‌های تدریجی برای مقابله با ایران را ناکارآمد می‌داند و معتقد است تحریم‌های غیرقابل پیش‌بینی و اقدامات سریع بهتر می‌تواند رفتار تهران را تغییر دهد، همانگونه که ضربات آمریکا در سال ۱۹۸۸ منجر به پذیرفتن آتش‌بس و قطعنامه ۵۹۸ از طرف این کشور شد (Singh, 2010).

۵. تغییر رژیم

ریچارد هاس که قبلاً با سیاست تهاجمی برای تغییر رژیم در ایران مخالف بود و آن را عقلانی نمی‌دانست و از سیاست تعامل با ایران حمایت می‌کرد (Haass, 2005)، اخیراً به این نتیجه رسیده که سیاست تعامل کارساز نبوده و آمریکا باید راه دیگری در پیش گیرد. وی در اظهار نظر جدید خود معتقد است رژیم ایران امروز بیش از هر زمانی مستعد تغییر است. این فرصتی گران‌بهاست و ما باید به افتادن آن کمک کنیم (Haass, 2010).

۶. گزینه ترکیبی

مایکل ایزنستات می‌گوید آمریکا در عین تلاش برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، باید خود را برای وضعیت احتمالی که در آن ایران به بمب هسته‌ای رسیده، آماده کند. وی پیشنهاد می‌دهد آمریکا به صورت انباشتی از تمامی ابزارهای خود (از دیپلماسی تا حمله نظامی) برای برخورد با این وضعیت استفاده کند. سیاست به تأخیر انداختن^۱ از طریق

1. Delay

جلوگیری از صدور تکنولوژی‌های هسته‌ای به تهران، افزایش فشارهای دیپلماتیک، در صورت لزوم استفاده از اقدامات پیش‌گیرانه علیه تأسیسات هسته‌ای ایران (چه به صورت مخفیانه، مانند ترور دانشمندان هسته‌ای ایران و چه به صورت آشکار مثل حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران)، سیاست بازدارندگی و مهار از طریق کاهش مطلوبیت بمب هسته‌ای ایران، افزایش هزینه‌های داشتن این سلاح و تقویت و تشویق متحدان خود به مقابله با ایران و سیاست برچیدن^۱ از طریق فشار بر ایران تا جایی که این کشور داشتن سلاح هسته‌ای را عامل کاهش‌دهنده امنیت خود ببیند، از جمله توصیه‌های وی به سیاستمداران کاخ سفید هستند (Eisenstadt 2004: 13-31).

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی این موضوع پرداخت که ژئوپلیتیک ایران در نتیجه عوامل و تحولاتی از جمله رسیدن به قله تولید نفت، خیزش شیعه، گسترش بنیادگرایی و تروریسم، تداوم مناقشه اعراب و اسرائیل و خطر دومینوی هسته‌ای در منطقه، به ژئوپلیتیک پرخطر تبدیل شده است. در همین راستا، موارد مذکور به عنوان ریشه‌ها و ابعاد این ژئوپلیتیک پرخطر مورد تبیین قرار گرفتند. در بررسی موارد ذکرشده، به تحلیل این امر پرداختیم که با توجه به اهمیت انرژی‌های فسیلی در جهان امروز، مطرح‌شدن این سؤالات و نگاهی به مناطق دارای باقی‌مانده این ذخایر، نفت، نه صرفاً کالای اقتصادی، بلکه کالای امنیتی می‌شود. در نظر غربی‌ها، خیزش شیعه و مقابله با نمادهای غرب و مدرنیته، گسترش افراط‌گرایی و تروریسم، دسترسی ایران به سلاح‌های هسته‌ای و وقوع دومینوی هسته‌ای و در نهایت، موضع ایران در قبال مناقشه اعراب و اسرائیل، همه و همه خطراتی برای آینده امنیت این منطقه انرژی‌خیز به حساب می‌آیند. کشورهای صنعتی و در رأس آنها آمریکا، ریشه همه این عوامل را جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یکی از اعضای گروه به اصطلاح محور اهریمنی می‌دانند و سعی در به انزوا کشیدن و امنیتی‌سازی هر چه بیشتر آن دارند.

بازدارندگی، سد نفوذ، تحریم، تهدید و اقدام به حمله نظامی، ایجاد توازن تهدید و تغییر رژیم، گزینه‌های مطرح غربی‌ها در مقابله با جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌روند. اکنون، غرب تقریباً از تمامی این ابزارها به صورت متراکم و انباشتی علیه جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کند. این رویارویی به مخاطره‌آمیز شدن ژئوپلیتیک ایران انجامیده است.

منابع

- احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۱)؛ «بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی»، ترجمه محسن ثلاثی، علوم سیاسی، سال پنجم، شماره هیجدهم.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸)؛ امنیت بین‌الملل، ترجمه جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)؛ رژیم‌های بین‌المللی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)؛ بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.
- دوثرتی و فالتزگراف (۱۳۸۴)؛ نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب.
- جمالی، جمال (۱۳۸۶)؛ «هلال شیعی و هژمونی آمریکا»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال پنجم، شماره ۶.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸)؛ «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا»، دانش سیاسی.
- موسوی شفقانی، مسعود (پاییز ۱۳۸۷)؛ «نفت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات متحده»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
- موسوی شفقانی، مسعود (تابستان ۱۳۸۹)؛ «ابعاد و پیامدهای پایان عصر نفت»، روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم.
- هینوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۳)؛ سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- زهرانی، مصطفی (تابستان ۱۳۸۳)؛ «کودتایی که خاورمیانه را تکان داد»، ترجمه پریوش مظفری، سیاست خارجی، سال نوزدهم، شماره ۲.
- زهرانی، مصطفی (بهار ۱۳۸۱)؛ «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی؛ مهار تا حمله پیشدستانه»، سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (بهار ۱۳۸۸)؛ «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، روابط خارجی، سال اول، شماره اول، صص ۷۶-۸۱.
- اوجلی، انریکو، کریگ مورفی (۱۳۷۳)؛ «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل با نگاهی به روابط ایالات متحده با جهان سوم»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، راهبرد، شماره ۵.

Aboodi, Farkad (2008); Nuclearizing the Middle East and Regional Stability, **Centre for Defence and Strategic Studies**, available in: <http://www.defence.gov.au/jetwc>, Australia

Almeida de Pedro, Silva D. Pedro (2009); "The peak of oil production—Timings and market recognition, Elsevier", **Energy Policy**, 37, pp 1267–1276

Bokhari, Kamran (September 27, 2011); Geopolitical Journey: Iran at a Crossroads, at: <http://www.stratfor.com>

- Bridge, Gavin (2010); Geographies of peak oil: The other carbon problem, Elsevier, **Geoforum**, 41, pp 523–530
- Brom, Shlomo, (2005); "Is the Begin Doctrine Still a Viable Option for Israel?" in: Sokolski, Henry, Clawson, Patrick, "Getting Ready for A Nuclear-Ready Iran", **Strategic Studies Institute**, U.S. Army War College.
- Buzan, Barry (1998); "Peace, Power, and Security: Contending Concepts in the Study of International Relations", **Journal of Peace Research**, 21, no. 2
- Chomsky, Noam (October 2, 2004); "Understanding the Bush Doctrine", www.chomsky.info.
- Chomsky, Noam (July 2, 2010); The Iranian Threat, www.chomsky.info
- Donnelly, Thomas (2005); "Strategy for a Nuclear Iran", in: Sokolski, Henry, Clawson, Patrick, "Getting Ready for A Nuclear-Ready Iran", **Strategic Studies Institute**, U.S. Army War College,
- Dueck, Colin and Takeyh, Ray (Summer 2007); "Iran's Nuclear Challenge", **Political Science Quarterly**, Volume 122 · Number 2.
- Eisenstadt, Michael (1994); "Déjà Vu All Over Again? An Assessment of Iran's Military Buildup", in: Patrick Clawson (Ed), **Strategic Intentions and Capabilities Iran's**, Washington: NATIONAL DEFENSE UNIVERSITY.
- Eisenstadt, Michael (March 2004); "Delay, Deter and Contain, Roll-Back: Toward a Strategy for Dealing with Iran's Nuclear Ambitions", in: Geoffrey Kemp (Ed), **IRAN'S BOMB: American and Iranian Perspectives**, THE NIXON CENTER,
- Esposito L. John and Piscatori P. James (Summer, 1991); "Democratization and Islam", **Middle East Journal**, Vol. 45, No. 3, pp. 427-440
- Etzimoni, Amitai (2010); "Can a Nuclear Armed Iran Be deterred?" **Military Review**.
- Friedrichs, Jörg (2010); "Global energy crunch: How different parts of the world would react to a peak oil scenario, Elsevier", **Energy Policy**, 38, pp 4562–4569
- Gerecht, Reuel Marc (August 2008); **The End of Nuclear Diplomacy**, American Enterprise Institute For Public Policy Research.
- Goldberg, Jeffrey (September 2010); The Point of No Return, www.theatlantic.com
- Hass, Richard N. (July-August 2005); "Regime Change and Its Limits", **Foreign Affairs**, Vol. 84, No. 4,
- Hass, Richard N. (Jan 21, 2010); "Why we can no longer remain on the sidelines in the struggle for regime change in Iran", at: <http://www.thedailybeast.com/newsweek/2010/01/21/enough-is-enough.html>
- Harkavy R. (2001); "Strategic Geography and the Greater Middle East", **Naval War College Review**.
- Helfont, Samuel (2009); **The Muslim Brotherhood and the Emerging 'Shia Crescent'**, Elsevier.
- IISS (The International Institute for Strategic Studies) (2008); nuclear programmers in the Middle East in the shadow of Iran, at: www.iiss.org/.../nuclear-programmers-in-the-middle-east-in-the-shadow...
- Jervis, Robert (Fall 2003); "Understanding the Bush Doctrine", **Political Science Quarterly**, Volume 118. Number 3.
- Kagan, Frederick W. (May 2010); "Deterrence Misapplied: Challenges in Containing a Nuclear Iran", **Council on Foreign Relations** (CFR).
- Keohane, Robert (1984); **After Hegemony**, Princeton: Princeton University Press.
- Kjell, Aleklett, Dick Cheney (May 12, 2004); Peak Oil and the Final Count Down, in www.peakoil.net
- Klare, Michael T. (April 11, 2005); Oil, Geopolitics, and the Coming War with Iran, Published on Monday, by TomDispatch.com
- Klare T. Michael (2009); "Petroleum anxiety and the militarization of energy security", in **Energy Security and Global Politics: The militarization of resource management**, Edited by Daniel Moran and James A. Russell, Rutledge.

- Mearsheimer J. John and Walt M. Stephen (July/August 2006); "The War over Israel's Influence," **Foreign Policy**, No. 155.
- Mearsheimer J. John, Middle East: Know the Limits of U.S. Power (2008); available at <http://www.newsweek.com>
- Mickolus F. Edward (July 1989); "What constitutes state support to terrorists?", **Terrorism and Political Violence**, Volume 1, Issue 3, pp 287 - 293
- Miltos Tsoskounoglou, George Ayerides, Efi Tritopoulou (2008); "The end of cheap oil: Current status and prospects", Elsevier, **Energy Policy**, 36, pp 3797– 3806.
- Mitzen, Jennifer (2006); "Ontological security in world politics: State identity and the security dilemma", **European Journal of International Relations**, Vol. 12 (3): 341–370.
- Nasr, Vali (July/August 2006); "When the Shiites Rise", **Foreign Affairs**, 58–74.
- Nasr, Vali (2006); **The Shia Revival: How Conflicts within Islam Will Shape the Future**, with permission of the publisher, W.W. Norton & Company Inc.
- National Energy Policy (16 May 2001); Report of the National Energy Policy Development Group,
- Nye S. Joseph (July/August 1995); "East Asian Security: The Case for Deep Engagement", **Foreign Affairs**, 74, no. 4
- Ramazani, Rouhollah K. (Spring 2010); "Reflections on Iran's Foreign Policy: Spiritual Pragmatism", **Iranian Review of Foreign Affairs**, V.1, N.1,
- Angel M. Rabasa and Others (September 11, 2004); **The Muslim World After 9.11**, RAND Corporation.
- Sagan, Waltz and Betts (2007); "A Nuclear Iran: Promoting Stability or Courting Disaster", **Journal of International Affairs**.
- Sajedi, Amir (Summer 2009); "Geopolitics of the Persian Gulf Security: Iran and the U. S", **IPRI Journal**, IX, no.2: 77-89
- Shlapak, David (1988); "SELECTED SCENARIOS", appendix of book: **Sources of Conflict in the 21st Century Regional Futures and U.S. Strategy**, Edited by Zalmay Khalilzad and Ian O. Lesser, RAND.
- Singh, Michael (2010); Incremental sanctions make a nuclear Iran more likely, at: http://shadow.foreignpolicy.com/posts/2010/02/28/incremental_sanctions_make_a_nuclear_iran_more_likely
- Stone, Marianne (2009); **Security According to Buzan: A Comprehensive Security Analysis**, Sciences Po – Paris.
- Timmerman, Kenneth R. (2005); "The Day after Iran Gets the Bomb", in Sokolski, Henry, Clawson, Patrick, **Getting Ready For A Nuclear-Ready Iran**, Strategic Studies Institute, U.S. Army War College.
- U.S. Energy Information Administration (EIA) (August 2010); / Short-Term Energy Outlook—, <http://www.eia.doe.gov>
- Walt M. Stephan (2002); Keeping the World Off-Balance: Self-restraint and U.S. Foreign Policy", in G. John Ikenberry, (ed.), **America Unrivaled: The Future of the Balance of Power**, Ithaca: Cornell University Press.
- Wittman, Richard (2011); Nuclear Armed Iran- A Fait Accompli?, at: <http://www.israelnationalnews.com/Articles/Article.aspx/10507>
- Zakaria Fareed (2010); "don't scramble the jets: Why Iran's dictators can be deterred", available in: <http://www.newsweek.com>
- Zuckerman, Mortimer B. (June 25, 2010); "3 Steps to Stop Iran From Getting a Nuclear Bomb, <http://www.usnews.com/opinion/mzuckerman/articles/2010/06/25/3-steps-to-stop-iran-from-getting-a-nuclear-bomb?PageNr=3>